

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال دوازدهم، شماره بیست و شش، بهار ۱۴۰۰، صفحات ۱۱۱-۱۴۷

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۶/۰۷

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۱۲/۲۵

## ملاحظات در تاریخ کودکی عصر صفوی

شهاب شهیدانی<sup>۱</sup>

متین سادات اصلاحی<sup>۲</sup>

مهشید سادات اصلاحی<sup>۳</sup>

### چکیده

ترسیم ابعاد دنیای کودکان در دوره صفوی، همچون تاریخ زنان، اغلب در ارتباط با وقایع دربار و بزرگان ثبت و ضبط شده است. منابع تاریخی از جمله گزارش‌های سیاحان و سفرنامه‌نویسان در خصوص تاریخ کودکان عصر صفوی از جمله تعریف دقیق این دوره، حدود و ثغور سنی و تمام ویژگی‌های کودکان، استقلال کافی را ندارد اما به کرات به مزایا و معایب کودکان دربار اعم از شاهزادگان و سایر کودکان وابستگان به دربار اشاره کرده‌اند. با این حال اشارات پراکنده تا حدودی تکافوی چهره‌نمایی از حیات اجتماعی کودکان عامه و غیردرباری را نیز نشان داده است. این مقاله ضمن توجه به اهمیت تاریخ کودکی، تلاش می‌کند تا به این سؤال پاسخ دهد که مزایا و بلائی تاریخ کودکان دربار صفوی چگونه رقم خورده است؟ و نیز کیفیت حیات اجتماعی کودکان غیردربار چگونه بوده است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد کودکان دربار در نوع شاهزادگان اگرچه از نظام تعلیم و تربیت پیشرفته و مناسبی برخوردار بوده‌اند اما در روند بحران جانشینی و کشمکش‌های خونین و نیز از نیمه دوم عصر صفویان با قرار گرفتن در چنبره حرم‌سرا، دچار بحران و آسیب جدی شده‌اند که

shahidani@lu.ac.ir

matineslahi@yahoo.com

mahshideslahi@yahoo.com

۱. استادیار دانشگاه لرستان، لرستان، ایران (نویسنده مسئول)

۲. کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۳. کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

اغلب منجر به قتل، مقطوع‌النسلی و کوری کودکان می‌شد و در واقع تربیت کودکی آن‌ها مغایر با تربیت سیاسی و امور مملکت‌داری بود. مصائب کودکان وابسته به دربار از جمله غلام‌بچه‌ها، کالای جنسی شدن و اعتیاد آن‌ها بوده است. در نوع کودکان غیردرباری اگرچه تا حدودی اشتراکاتی از جمله در تعلیم و تربیت، متون درسی و مذهبی با کودکان دربار داشته‌اند اما مخاطرات بیماری، جنگ و قحطی و تجاوز جنسی آن‌ها را تهدید می‌نمود. در عوض این کودکان از آزادی، فعالیت و روابط اجتماعی بیشتری برخوردار بوده‌اند. روش پژوهش در این مقاله کتابخانه‌ای و مبتنی بر تحلیل تاریخی است.

**واژگان کلیدی:** صفویان، کودک، دربار، شاهزادگان، ایران.

## *Considerations in the Childhood History of the Safavid Era*

Shahab Shahidani<sup>1</sup>

Matin Sadat Islahi<sup>2</sup>

Mahshid Sadat Islahi<sup>3</sup>

### **Abstract**

The depiction of the dimensions of the world of children in the Safavid period, such as the history of women, has often been recorded in connection with the events of the court and the elders. Historical sources such as the reports of the travelers and travel writers on the history of children of the Safavid era, including the precise definition of this period, the age limits and all the characteristics of children, do not have enough independence, but repeatedly the advantages and disadvantages of the children in the court, including the princes and other children of the courtiers have been mentioned. Scattered allusions, however, have to some extent reflected the social life of the ordinary and non-court children. This article, while considering the importance of childhood history, tries to answer the question of how the advantages and disasters of the children's history in the Safavid court were determined. It also examines the quality of social life of non-court children. The findings of the study show that the court children including the princes, although enjoyed an advanced and appropriate education system, but in the process of crisis of succession and bloody conflicts and also, from the second half of the Safavid era, by being in the circle of the harem, have suffered from a crisis and serious damage, which often led to murder, mutilation and blindness of the children. Sufferings of the court-affiliated children included becoming child slaves, a sexual commodity and also addiction. In the case of non-court children, although they had some commonalities with the court children, such as in education, textbooks, and religion, they were at risk of disease, war, famine, and rape. Instead, these children enjoyed more freedom of activities and social relationships. This is a library research based on the historical analysis.

---

<sup>1</sup>. Assistant Professor Lorestan University, Lorestan, Iran (Corresponding Author)  
shahidani@lu.ac.ir

<sup>2</sup>. Master of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran

matineslahi@yahoo.com

<sup>3</sup>. Master of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran

mahshideslahi@yahoo.com

**Keywords:** The Safavids, Child, Court, Princes, Iran.

### مقدمه

دنیای کودکان با هر سنجه و معیاری، تفاوت‌های مهمی با تاریخ ستمبر و حجیم بزرگ‌سالان دارد. بنا به اهمیت کودکان دربار و بزرگان صفوی و قرار گرفتن در حلقه‌ای از قداست و فره ایزدی در ارتباط با تبار و نیا و مقوله معنوی سیادت، صوفی و مرشد که در تاریخ سیاسی و مذهبی صفویان رایج بود و نیز بر عهده گرفتن نقش سیاسی زودهنگام و مشروعیت‌بخشی به سایر ارکان حکومت با داشتن شاهزادگان در کنف حمایت رقبا، این موضوع در شمار مسائل مهم و ارزشمند عصر صفوی به شمار می‌رود. کودکان دربار و کودکان وابسته به دربار که در روند اتفاقات دربار قرار داشتند، بیشتر در تیررس روایات تاریخی قرار گرفته‌اند. آن‌ها ظرفیت ویژه‌ای برای اجتماعی شدن و بر عهده گرفتن نقش‌های مهم سیاسی و اجتماعی داشته‌اند و از این لحاظ دوران کودکی آن‌ها صرف‌نظر از پیامد و عواقب آن بسیار مهم و پرحادثه بود. کودکان غیردربار از این مسئولیت‌ها و خطرات به‌ظاهر در امان بوده‌اند اما مصائب تلخ دیگری چون بیماری مسری، قحطی و جنگ، آن‌ها را تهدید می‌نمود. درحالی‌که دامنه مطالعات مفهوم کودکی در جامعه‌شناسی، روانشناسی و علوم تربیتی بسیار فراخ و گسترده است، در مطالعات تاریخ ایران جدی گرفته نشده است. از آنجاکه مفهوم کودکی اساساً یک مفهوم تاریخی است، بررسی آن می‌تواند به شناخت و درک صحیح‌تری از تاریخ ایران عصر صفوی، منجر شود. در باب این موضوع، پژوهش‌های پراکنده‌ای وجود دارد. مطالعات عام صفوی‌پژوهی، همچون زندگانی شاه‌عباس پاره‌ای از مسائل کودکان دربار را بررسی کرده است (۱۳۴۷). ناصر تکمیل همایون در مقاله «آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان در عصر صفویه» (۱۳۸۷) صرفاً به بررسی تکالیف آموزش و پرورش فرزندان خانواده و تحولات تاریخی آن اشاره کرده است. شایسته فر به همراه دیگر پژوهشگران در مقاله «بررسی جایگاه اجتماعی زنان و کودکان در دوره شاه‌طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۳ق) بر اساس تطبیق نگاره‌های نسخ شاهنامه طهماسبی و هفت‌اورنگ جامی» (۱۳۹۳) با تکیه بر عوامل تأثیرگذار اجتماعی، فرهنگی و مذهبی دوره صفویه به تحلیل ویژگی‌های بصری و جایگاه اجتماعی زنان و کودکان در این دو نگاره پرداخته است. مقاله «زیرساخت‌های مفهوم دوران کودکی در تطور تاریخ» (۱۳۹۵)، از

سجادیه و آزادمنش بر اساس فلسفه تعلیم و تربیت به سیر تحول مفهوم کودکی در چهار مقطع تاریخی دوره باستان، قرون میانه، دوره رنسانس و دوره معاصر می‌پردازند. «مفهوم آموزش و تأثیر آن در معماری مدارس اسلامی» (۱۳۹۵) از جمله پژوهش‌هایی است که وثیق و قدردان قراملکی، دیدگاه‌های مختلف درباره مفهوم آموزش، شیوه‌های آموزشی و معماری مدارس کودکان و نوجوانان دوره سلجوقی و صفوی را در قالب مقایسه تطبیقی، بررسی کرده‌اند. از جدی‌ترین مطالعات انجام‌شده در این حوزه باید به کتاب تاریخ کودکی در ایران؛ از آغاز عصر ناصری تا پایان دوره رضاشاه (۱۳۹۵)، اشاره نمود که اگرچه مفهوم کودکی، آموزش و پرورش، بهداشت و کار را در دوره قاجار دوره بررسی کرده است اما مدخل خوبی از حیث بررسی پاره‌ای ملاحظات نظری در تاریخ کودکی و مسائل مرتبط با آن است. با وجود این، در حوزه تاریخ کودکی عصر صفوی پژوهش‌های موجود تکافوی بحث را نمی‌دهد. این پژوهش سعی دارد تا به زوایای ناشناخته تاریخ کودکان دربار و غیردربار در دوره صفویه را با استفاده از روش کتابخانه‌ای و تحلیلی بررسی نماید.

### تعریف کودکی و مفاهیم آن

برای کسانی که در دنیای امروزی زندگی می‌کنند، کودکی یک مقوله سنی، مرحله‌ای آشکار از زندگی و متمایز با دوره نوباوگی و نوزادی است و دوره‌ای بین طفولیت و آغاز نوجوانی است (گیدنز، ۱۳۸۵: ۱۱۰). «دوران زندگی انسان‌ها به نوزادی، کودکی، نوجوانی، جوانی، میان‌سالی و پیری تقسیم شده است. برخی کودک را مترادف صغیر می‌دانند و بلوغ را معیاری برای سنجش کودکی برمی‌شمارند و برخی رشد عقلی را مرز میان کودکی و غیر آن به حساب می‌آورند» (اسدی، ۱۳۸۶: ۳۶). از این رو «اشتراک نظری در تعریف مفهوم کودکی وجود ندارد و تلاش‌های انجام‌شده برای فراهم آوردن برداشت نسبی از کودکان و دوران کودکی در جوامع مختلف با مشکلات زیادی روبرو بوده است» (شسانی، ۱۳۹۵: ۹۳). «کودک به کسی گفته می‌شود که حیاتی اتکالی دارد، تحت حضانت و ولایت دیگران است، القائات و تلقینات دیگران در او شدیداً مؤثر است و از خود طرحی، فکری و بینشی شناخته‌شده ندارد» (قایمی، ۱۳۷۳: ۲۶). کودکان نسبت به جایگاه اجتماعی بزرگسالان، در فاصله‌ای دور قرار دارند و ورود تدریجی آن‌ها به فضای اجتماعی گسترده‌تر بزرگسالان،

صرفاً به صورت تصادفی یا به تدریج به عنوان یک پاداش یا امتیاز ویژه یا به عنوان بخشی از مناسک گذار به جامعه بزرگسالان صورت می‌گیرد (جیمز و دیگران، ۱۳۸۳: ۹۳-۹۴). از منظر علم جامعه‌شناسی دوران کودکی یک مفهوم است و پیش از آن که وجود خارجی داشته باشد تصویری است که از آن ارائه می‌شود وابسته به زمینه‌های فرهنگی است (شاه‌آبادی، ۱۳۸۲: ۴۶). ساخت زمانی اجتماعی که کودکان زندگی‌شان را در آن سپری می‌کنند به روایت‌های تاریخ اشاره دارد که به طور مستقیم به کنش‌های جمعی کودکان با بزرگسالان اشاره دارد. مفهوم کودکی با سایر مقوله‌های ساختاری همانند طبقه، جنسیت و گروه‌های سنی تعامل دارد (کورسارو، ۱۳۹۳: ۵۸۴). شواهد تاریخی نشان می‌دهد که تجربه زندگی کودکان، اوقات فراغت و بازی‌های کودکانه طبقات فرادست و فرودست اجتماعی در بخش بزرگی از دوره تاریخ، یکسان نبوده است (حاتمی، ۱۳۹۵: ۱۸۱). با وجود این «دوران کودکی» مفهومی اساساً تاریخی است اما به وجود آمدن سازمان‌های فراوان مربوط به کودکان از عصر مدرن و حدوداً از قرون هفدهم به بعد در غرب رایج شد و قبل از آن تاریخ کودکی، حداکثر در حواشی مسائل خانوادگی قرار داشته است (جیمز و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۰-۹، پستمن، ۱۳۷۸: ۸۰، استیرنس، ۱۳۸۸: ۸۴-۸۵). مفهوم «کودکی» در قرون میانه وجود نداشته است. البته نه به این معنا که کودکان را نادیده گرفته‌اند یا کوچک می‌شمردند، بلکه تفکیک دقیقی میان بزرگسالی و کودکی وجود نداشته است (aries، ۱۹۶۲: ۱۲۹). در متون ادبی و تعلیمی تاریخ ایران، از دوران کودکی به گونه گذرا و خلاصه یاد شده است. برای مثال، سعدی شیرازی بلوغ جسمانی را نشانه‌ای مبنی بر پایان کودکی و ورود به دنیای بزرگسالان قلمداد می‌کند (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۵۹). رساله‌های اخلاقی و تعلیمی در باب تربیت، آموزش و پرورش، نوع پیشه، تشویق و تنبیه و آموختن حرفه و هنر به کودکان توصیه‌های بسزایی داشته‌اند (غزالی، ۱۳۵۴: ۳۲۱؛ طوسی، بی‌تا: ۲۵۴). مهم‌ترین ویژگی مشترک این آثار، تأکید آنان بر پذیرش کودکان به عنوان الواح سپید و نانوخته همراه با نفسی ساده و پاک است که نوع تربیت و شیوه آن می‌تواند در رفتار آینده آنان تأثیر بسزایی داشته باشد (دانش‌پژوه، ۱۳۴۵: ۲۱۹-۲۲۰). در ادبیات عصر صفوی نیز کودکی بیشتر در قالب خامی، بازیگوشی و نادانی تعبیر شده است:

چون کودکان مکن به تماشا نگاه صرف      این رشته بهر گوهر عبرت نگاه دار

(صائب، ۱۳۶۴: غزل ۴۷۱۲)

### سرآغاز کودکی دربار صفوی

محدوده دوران کودکی در متون تاریخی دوره صفویه به‌طور دقیق ذکر نشده است اما گزارش‌های مورخان و سیاحان حاکی از آن است که دوران کودکی از بدو تولد (سال اول کودکی) تا سن ازدواج یا بلوغ را شامل می‌شد (اولثاریوس، ۱۳۶۳: ۳۰۱). ظاهراً مفهوم کودکی و توجه به مسائل آن در عصر صفویه، در نزد خانواده‌های اشراف، بزرگان و شاهزادگان بیشتر مورد توجه بود تا عوام. از دیدگاه جامعه‌شناسی «زنان ارتباط نزدیک و بی‌واسطه‌ای با کودکان دارند؛ زنانگی و مادری از بُعد هویتی لازم و ملزوم یکدیگرند، چیزی که به سادگی در ارتباط با مردانگی و پدری اتفاق نمی‌افتد» (thorne، ۱۹۸۷: ۹۶). این امر بی‌ارتباط با سنت صفویان در باب کودکان دربار نبود. در بین زنان حرم‌سرا تنها یک زن بوده که می‌توانست تا اندازه‌ای بر سلامتی پسرش ایمن باشد و آن زنی بود که پسر ارشد- اولین پسر- شاه را به دنیا می‌آورد. بقیه پسران شاه یا در سنین جوانی به‌طور دسته جمعی سر به نیست می‌شدند و یا آن که در همان بدو تولد، چندان از خوردن شیر محروم می‌شدند که بر اثر آن جان می‌سپردند. سانسون بیان می‌کند که اگر زنان شاه در موقع وضع حمل، خواجه سرایان را برای خفه کردن نوزاد پسر خود خبر نمی‌کردند، جان خودشان را در معرض خطر قرار می‌دادند (سانسون، ۱۳۶۴: ۳۹).

### کودکان دربار و نظام آموزش، تعلیم و تربیت

تربیت و آموزش کودکان و نقش اجتماعی کودکان با توجه به حمایت عاطفی، اجتماعی و فیزیکی شکل و تکوین می‌یابد. کودکان به دلیل این که یک مقوله‌ای ساختاری و بخشی از ترکیب زندگی اجتماعی‌اند می‌بایستی در درون هر نظام اجتماعی، به عنوان یک شکل کامل و یکپارچه ادراک شوند (جیمز و همکاران، ۱۳۸۳: ۴۸۲). لذا آموزش و تعلیم کودکان بخشی از این ادراک محسوب می‌شود. کودکان در برخی جوامع به عنوان شهروندانی بزرگسال تشخیص داده شده و با آن‌ها رفتاری بزرگسالانه می‌شد (جیمز و همکاران، ۱۳۸۳: ۲۴). «در روند کودکی تمرینی برای رسیدن به جایگاه بزرگسالی دیده می‌شود و مسیر آن را می‌توان بر اساس سن، رشد جسمانی و توانایی شناختی ترسیم کرد» (kehily).

۲۰۰۴: ۷) در عصر صفوی برای بسیاری، آموختن مقدمات علوم دینی و یادگرفتن و خواندن دعا در شش‌سالگی به دلیل آمادگی ذهنی آنان محدودده مهمی از کودکی بود (شاردن، ۱۳۹۳: ۹۳۲/۳). این خصیصه بیشتر از همه در اهداف تربیتی کودکان دربار صفوی از عصر شاه اسماعیل اول تا عصر شاه‌طهماسب دیده شده است. از این منظر می‌توان به دوران صباوت شاه‌اسماعیل اول اشاره نمود که نزد خاندان کارکیا پرورش یافت و دوران مهم زندگی خود را تحت تعلیم و تزکیه آنان گذراند (غفاری‌قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۶۳). مولف تاریخ خانی می‌نویسد؛ شاه‌اسماعیل به مدت هشت سال در نزد خاندان کارکیا تعلیم علم و آداب و سنت‌های لازم را فراگرفت (لاهیجی، ۱۳۵۲: ۱۰۳). اسماعیل در لاهیجان، علوم دینی و قرآن را فرا گرفت و «نزد مولا شمس‌الدین لاهیجی، قرائت قرآن مجید فرمود و کارکیا میرزاعلی و کارکیا سلطان‌حسن، برادرش متکفل خدمت او بودند» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۲۶/۱). گویا انتخاب شمس‌الدین لاهیجی برای تعلیم و تربیت اسماعیل میرزا، نقش مهمی در ایجاد و علاقه وی به تشیع داشته است (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۶۴) لاهیجان، در آن دوره یکی از پایگاه‌های مهم مذهب تشیع اثنی‌عشری بود که در دوران کودکی و نوجوانی مسلماً بر اسماعیل میرزا بیشترین نقش را داشته است (ترکمنی‌آذر، ۱۳۸۳: ۱۲۷).

شاه‌طهماسب حمایت از آموزش کودکان دربار را به خوبی انجام داد. پریخان‌خانم دختر شاه‌طهماسب اول از همان بدو کودکی مورد توجه پدرش قرار گرفت و شاه از دوران کودکی توجه مخصوصی به تعلیم و تربیت وی داشت (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۶۹) حتی افرادی را از خاندان‌های بزرگ برای سرپرستی و تربیت او انتخاب نمود (منشی‌قزوینی، ۱۳۷۸: ۲۰۱). تا جایی که در شعر، فقه، اصول و فروع معروف شد (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۶۹). وی سروده‌های بسیاری داشت و مورد ستایش مولانا محتشم کاشانی قرار گرفت (محتشم، ۱۳۴۴: ۳۲۳). فراگیری هنر نیز در زمره مراحل تعلیمی کودکان بود. سازه‌ای موسیقی مانند دهل، رباب، فلوت، تنبک و چنگ‌های کوچک را بهرام‌میرزا برادر شاه‌طهماسب اول در دوران کودکی خویش فراگرفت (ممبره، ۱۳۹۳: ۳۷). شرف‌خان بدلیسی درباره حساسیت بالای آموزش کودکان دربار توسط شاه‌طهماسب آورده است: «عادت پادشاه چنان بود که اولاد امراء و اعیان خود را در صغر سن به حرم خاص برده در سلک شاهزادگان اختصاص داده در تربیت و رعایت دقیقه‌ای نامرعی نمی‌گذاشت. به تعلیم قرآن خواندن احکام شرعیه و



تقوی و طهارت تحریض کرده ترغیب می‌فرمود» (بدلیسی، ۱۳۴۳: ۵۲۶-۵۲۷).

دربار صفویه در آموزش و پرورش افراد، آموزشگاه‌های خاص خود را داشت که «تحت ریاست عالیه و زیر نظر مستقیم شاه توسط معلمین و مربیان و لّه‌های درباری به تعلیم و تربیت شاهزادگان و فرزندان درباریان و امراء لشکر و اشراف و خوانین می‌پرداختند (گلشنی، ۱۳۴۹: ۳۳۰). غلامان هم در این آموزش سهیم بودند «غلامان ساده کوچک که مادام ملتجی نبودند و ریش نداشتند، لّه‌های مخصوص و معلم مخصوص داشتند که ایشان را تربیت می‌نمودند (Minorsky, ۱۹۸۰: ۳۲). معمولاً فرزندان بزرگان و اشراف در خانه‌ها با بردن آموزگاران پیش خود، خواندن و نوشتن می‌آموختند و چون مکتب فراخور حال ایشان و آمیزش با سایرین آن‌ها نبود از رفتن بدانجا خودداری می‌کردند (بیانی، ۱۳۱۹: ۱۷). در این دوره والدین فرزندان خود را از سنین پنج و شش‌سالگی برای شناخت آداب مذهبی و خواندن قرآن و آشنایی با نیازهای زندگی به مکتب‌خانه می‌فرستادند و به محض این‌که به مراحل رشد کافی می‌رسیدند، آنان را به شغلی می‌گماشتند. البته سنین یادشده ملاک همیشگی نداشت. شاه اسماعیل دوم در هشت‌سالگی به خواندن و تعلیم قرآن پرداخته است (روملو، ۱۳۵۷: ۹-۱۰). به کودکان دربار خواندن، نوشتن، نماز و شرعیات (امور دینی) و تفسیر قرآن می‌آموختند، شاه‌عباس تفسیر را خوب می‌دانست و در نقاشی و خوشنویسی تبحر داشت (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۶۳/۳). آموزش آن‌ها توسط بزرگان و صاحبان نام انجام می‌گرفت. محمدظاهر قزوینی در *عباسنامه* می‌نویسد: «شاه‌عباس دوم (۱۰۵۲/۴۲-۱۶۴۱) در سن ۹ سالگی بعد از جلوس به تخت سلطنت و پس از این‌که محمدشفیع منجم ساعت شروع تحصیل را تعیین کرده بود؛ خواندن و نوشتن را نزد میرمرتضی اصفهانی در قزوین فرا گرفت» (وحیدقزوینی، ۱۳۲۹: ۲۴). به دلیل نگه‌داری کودکان در حرم‌سرا به ویژه از عصر شاه‌عباس اول به بعد اطلاعات دقیقی از نحوه رفتار شاه با آن‌ها در دسترس نیست. گزارش‌ها حاکی از آن است که کودکان خاندان سلطنت همواره در اسارت و انزوا پرورش می‌یافتند و جز با پدر و مادر خود که با آنان زندگی می‌کردند و خواجگانی که مامور نگهداری آنان بودند، هیچ‌کس را نمی‌دیدند. آنان زیر نظر مادر تربیت و تا زمانی که شانزده یا هفده‌ساله می‌شدند، تحت نظر خواجگان تعلیم می‌دیدند (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۶۱/۳-۱۱۶۲). شاهزادگان صفوی از سن هفت‌سالگی از مادرشان جدا و تا سنین شانزده یا هفده‌سالگی، تحت نظارت

خواجه سرایان در بخش ویژه‌ای از حرم‌سرا پرورش می‌یافتند (سانسون، ۱۳۶۴: ۲۸-۲۹). تربیت پسر به عهده مادر، مادر بزرگ و بعضی زنان سالخورده بود به این دلیل که حرمت و احترامی یافته‌اند که نسبت به سایرین افراد ممتازند (نصیری، ۱۳۷۳: ۲۲). شاردن اشاره می‌کند؛ کودکان از این‌که پدرشان پادشاه است بی‌اطلاع بودند و کسی حق نداشت آن‌ها را از این راز باخبر کند. در واقع کودک بدون اطلاع و آگاهی از محیط پیرامون خویش و نحوه اداره مملکت، جانشین پدرش می‌شد. اگرچه نحوه پرورش او در طول این مدت، ملاک سنجش سلطنت قرار می‌گرفت اما باید اذعان نمود که کودک از سرنوشت و تقدیر خویش بی‌اطلاع بود (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۶۲/۳). «کودکان ساکنان حرم‌سرا از همان بدو تولد، تحت سه لقب از هم شناخته می‌شدند: عنوان دخترانی که در حرم‌سرا به دنیا می‌آمدند بیگم، و مونث آن بیگ است و این لقب معرف و بیانگر این است که شخصیت وی شاهزاده است. معشوقگان شاه و زنانی که در حرم متعهد امور مهم می‌باشند، خانم نامیده می‌شوند. زنان دیگری که در مقام پایین‌تر قرار دارد خاتون و باقی زنان کنیز نامیده می‌شوند. لذا حرم‌سرای سلطنتی و دربار از هم جدا هستند» (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۳۱۳/۴). شاه‌عباس ثانی (۱۰۲۱-۱۰۴۵) در سن نُه‌سالگی بر تخت سلطنت نشست (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۳۸) (شاملو، ۱۳۷۵: ۲۶۶/۱). آموزش‌های کودکان دربار منحصر به تعلیم مذهبی نبود بلکه به تدریج آداب معاشرت، تعلیمات نظامی مانند تیراندازی، شمشیر زنی، اسب سواری و به‌طور کلی تربیت بدنی را شامل می‌شد. سانسون از مهارت شاه‌سلیمان در کشتی و تیراندازی و شمشیر زنی خبر می‌دهد (سانسون، ۱۳۶۴: ۲۹-۳۰). «حسین‌میرزا» ولیعهد نیز همچون سایر شاهزادگان صفوی بعد از شاه‌عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ هـ ق) دوران کودکی، نوجوانی و جوانی خود را در حرم‌سرای گذراند (نصیری، ۱۳۷۳: ۲۲) اما پس از عصر شاه‌عباس اول چون در دربار تربیت و تعلیم جدی برای شاهزادگان صورت نمی‌گرفت، بیشتر اوقات آن‌ها در حرم‌سرا و بدون معاشرت با افراد شایسته و لایق بود. همین امر سبب شد که سلطنت در اواخر دوره صفویه در سرایشی سقوط قرار بگیرد.

### کودکان، لاله‌ها و خواجهگان

مفهوم لاله‌ها در دوره صفویه مانند اتابک در ادوار تاریخی قبل، کاربرد فراوانی داشت. لاله

در لغت به معنای مربی مرد طفلی از اطفال اعیان است. مقابل دَدِه که زن است (دهخدا، ۱۳۵۴: ذیل لَهِ). در واقع لَهِ، مسئولیت تربیتی شاهزادگان را بر عهده داشت که منابع تاریخی به وفور به آن اشاره کرده‌اند (ابن بی‌بی، ۱۳۵۰: ۱۵۹ و ۱۴۱). اگرچه پدر یا مادر در تربیت کودکان دربار نقش مهمی را ایفا می‌کردند اما «لَهِ‌ها» در تربیت اخلاقی و رفتاری کودکان خانواده مرفه جایگاه ویژه‌ای داشتند به طوری که کودک بیشترین تأثیر را از او می‌گرفت. نخستین طایفه‌ای که منصب للگی شاهزادگان صفوی را بر عهده داشت، شاملوها بودند و حسین‌بیگ از همین طایفه نخستین کسی بود که این منصب را بر عهده داشت و لَهِ سلطان‌علی‌میرزا، برادر شاه‌اسماعیل بود. لَهِ‌ها نقش مهمی در تربیت روحی و روانی شاهزادگان صفوی داشتند. برای نمونه می‌توان به حسین‌بیگ شاملو لَهِ شاه‌اسماعیل اشاره نمود که بسیار با نفوذ بود (امینی، ۱۳۸۳: ۶۹ و ۱۳۱). للگی شاه‌طهماسب‌اول از هنگام تولد ۹۱۹ق بر عهده حسین‌بیگ شاملو بود (عالم‌آرای شاه‌اسماعیل، ۱۳۸۴: ۴۵۱، صفوی، ۱۳۶۳: ۳۹۸). در سال ۹۳۰ق. شاه‌طهماسب للگی شاهزاده سام‌میرزا را به دورمیش‌خان شاملو سپرد (صفوی، ۱۳۶۳: ۵، روملو، ۱۳۵۷: ۱۱۳۸/۲، جنابدی، ۱۳۷۸: ۳۶۴). در حقیقت بعد از زنان دربار و مادران، بخش مهمی از آموزش کودکان دربار توسط خواجه‌سرایان انجام می‌شد. آنان در خانه‌های بزرگان، سِمَت للگی و آموزگاری کودکان را بر عهده داشتند. به آنان خواندن، نوشتن، تعلیمات دینی و مقدمات علوم را یاد می‌دادند و هنگامی که به معلمانی داناتر نیاز داشتند، خواجه‌ها سمت للگی آنان را بر عهده می‌گرفتند تا جایی که دقیقه‌ای از مراقبتشان غافل نمی‌شدند. در واقع پسران پادشاه (مخصوصاً از عصر شاه‌عباس به بعد) که پیش از رسیدن به تخت سلطنت به‌هیچ‌عنوان اجازه بیرون رفتن از حرم‌سرا را نداشتند به‌وسیله خواجه‌ها خواندن و نوشتن را می‌آموختند. شاردن بیان می‌کند «خواجه‌سراهای دانشمند و هنرمندی دیده‌ام که در حرم‌سرای شاه خدمت می‌کردند که بعضی آن‌ها در برخی فنون مهارت داشتند» (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۳۳۱/۴). در دربار صفویه دو نوع لَهِ وجود داشت. یک دسته لَهِ‌های ممتازی بودند که از میان غلامان خاصه شاهی اعم از زنگی یا قفقازی برای تربیت کودکان شاهزادگان در حرم‌سرا انتخاب می‌شدند و دسته دیگر لَهِ‌هایی بودند که دوباره از میان غلامان برای سرپرستی و تربیت سایر غلامان برگزیده، سپس از میان تربیت یافتگان انتخاب می‌شدند. برخی نیز در گروه غلامان خاصه قرار می‌گرفتند. طبق گفته

میرزاسمیعا هر دو گروه یادشده زیر نظر یوزباشی غلامان خاصه انجام وظیفه می‌کردند و رئیس آن‌ها دارای عمارت، دستگاه، تیول و مواجب معینی بود (میرزاسمیعا، ۱۳۶۸: ۱۸-۱۹)؛ اما در بعضی موارد «خواجه‌سرایانی بودند بی‌آن که سهمی در حکومت داشته باشند، تنها وظیفه آنان به عنوان محافظ تخت خواب شاه محدود می‌شد و نه پاسداری از تخت پادشاهی» (طباطبائی، ۱۳۸۱: ۲۲). کمپفر اشاره می‌کند، لَهِ شاهزاده از غلامان خاصه بود و به کودک دربار بیشتر آداب‌دانی و دینداری می‌آموخت؛ اما نگاه منتقدانه وی بیان می‌کند که در این نظام تربیتی ذهن کودک با افسانه‌های موهوم پُر می‌شد و اصلی‌ترین اصول تربیت شاهزادگان که شامل شناخت قوانین مملکت‌داری، ورزش، تربیت بدنی، تمرین هوش، در ادراک و سرعت انتقال و اصول جنگ بود به آن‌ها یاد داده نمی‌شد و در عوض آن‌ها در شهوت‌رانی و می‌خواری پرورش می‌یافتند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۷-۲۹ و ۲۲۷). این عمل بیشتر برای احاطه لَهِ‌ها بر آن‌ها بود تا کودکان بر آن‌ها غلبه و طغیان نکنند البته للگان تنها معلم حکومتی نبودند، بلکه اغلب آن‌ها سیاستمدار و نظامیان باتجربه بودند که عموماً به واسطه همین مولفه‌ها در مقام تربیتی شاهزادگان قرار می‌گرفتند (بهرام‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۳: ۳۸). برای نمونه می‌توان به دورمیش‌خان شاملو اشاره نمود که شاه‌اسماعیل، للگی سام‌میرزا را به وی سپرد و آن‌ها را به حکومت خراسان فرستاد (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۳۷) لَهِ‌ها می‌توانستند نظرات خودشان را در امور کشورداری اعمال کنند. شاه‌صفی دوم که مانند دیگر شاهزادگان در حرم پرورش یافته بود بعد از آغاز سلطنت نیز کاملاً در سلطه خواجه‌سرایان بود. دو تن از خواجه‌سراهای سیاه‌پوست به نام آغا مبارک و آغا کافور چنان در شاه نفوذ کرده بودند که شاه در هیچ امری بدون نظر از آن‌ها اقدام به کاری نمی‌کرد (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۲۹) کسانی که خواجه بودند از همان بدو کودکی که سن هفت تا ده‌ساله داشتند اخته و نسبت به هوش و استعداد، رفتار و اندام خوش، دانش و ادب و هنری که می‌آموختند فروخته می‌شدند. البته همه خواجه‌ها دارای استعداد هنری، فنی، علمی و نیروی جسمانی کافی برای تربیت کودکان حرم‌سرا نبودند و تنها تعداد معدودی از آن‌ها برای آموزش کودکان در نظر گرفته می‌شدند (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۳۳۱/۴).

## معضلات کودکان دربار

### کودکان در کشاکش وقایع حرم سرا

ورود به حرم سرا یا اندرونی شاه، جز برای شخص شاه و خواجه سرایان مجاز نبود (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۱۳). کانون اصلی منازعات سیاسی، داخل دربار بود که مستقیم حیات و ممات کودکان دربار را تعریف می نمود. هنگامی که شاه طهماسب در سال ۹۸۴ ق. فوت کرد، حیدر میرزا در درون حرم سرا بر سر جنازه پدر در میان مادر و طرفداران خود قرار گرفت و با طرفدارانش دست به تلاش برای پادشاهی زدند نهایتاً بسیاری از شاهزادگان که در میان آن‌ها کودکان نیز بود قربانی تصمیم خشونت آمیز شاه اسماعیل دوم به روش کور کردن و خفه کردن شدند (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۴۹/۱ و افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۲۱-۲۲) شاه عباس به دلیل این که می ترسید، پسر ارشدش، صفی میرزا نسبت به جان وی سوء قصد کند او را کُشت و فرزندان دیگر را کور کرد وی این روش را مرسوم کرد تا شاهزادگان در حرم سرا نگاه داشته شوند (جنابدی، ۱۳۷۸: ۱۱۸۳)

با این وضعیت، حرم سرای پادشاه برای شاهزاده جوان در حقیقت همانند قفس طلایی شد که بیرون شدن از آن تقریباً ناممکن بود. بدیهی است زمانی که به قدرت شاهی می رسید، به دلیل عادات ناپسند، نمی توانست خود را با موقعیت و شرایط جدید تطبیق دهد. این همان عاملی بود که همه افرادی که مترصد قدرت و کسب منافع بودند با آن توافق داشتند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۳۶) تأثیر گذراندن دوران کودکی در حرم سرا برای آینده حکومت داری سخت بود. شاه سلیمان، تحت تربیت حرم سرا و خواجه سرایان از امور کشور غافل ماند و به دلیل پرورش سنتی دوران شاهزادگی خود، برای سامان دهی امور مملکتی نتیجه برعکس داشت. با توجه به سن کم پادشاهان صفوی، تمام اداره مملکت بر دوش وزیر اعظم بود گویا وزیر اعظم در باطن قدرت سلطنتی را اعمال می کرد و شاه فقط در ظاهر صاحب و واجد آن بود (کمپفر، ۱۳۶۳: ۷۳). شاه سلطان حسین صفوی بیست و پنج سال از عمرش را در حرم سرای شاهی گذراند (نصیری، ۱۳۷۳: ۴۴).

دختران شش یا هفت‌ساله، زنان و معشوقگانی که بچه‌هایشان زنده بودند یا مدتی در حرم‌سرا زندگی می‌کردند هرگز از حرم بیرون نمی‌رفتند. البته بعد از تولد نوزاد، عمارتی جداگانه و خاص در اختیار آنان قرار داده می‌شد و به نسبت این که نوزاد پسر یا دختر است و شاه دارای فرزندان کم یا زیاد باشد خدمتگر به آنان تعلق می‌گرفت (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۳۱۶/۴). با این حال، محرومیت کودک شاهزاده‌ها از آزادی و استقلال از بدترین، شوم‌ترین و سخت‌ترین مصائب حرم‌سرا به شمار می‌رفت. انواع شکنجه‌ها بنا به اراده سیاسی در حرم‌سرا برای کودکان اعمال می‌گردید «برخی زنان آبستن را خفه می‌کنند، برخی را به سقط جنین اجباری محکوم می‌نمایند و نوزادان را چندان از خوردن شیر محروم می‌دارند تا جان بسپارند یا به‌گونه‌ای دیگر تلف می‌کنند» (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۳۱۶/۴). این مصائب بیشتر برای کودکان شاهزادگان است اما سرنوشت زنان دیگر که در مرتبه پایین‌تر قرار داشتند این بود که با فرزندان خود در گوشه‌ای از حرم‌سرا در حال تبعید و انزوا به سر می‌بردند. می‌توان به فرزندان ذکور سلاله شاهی صفویه اشاره نمود که آنان را در حرم‌سرا پنهان و در بی‌خبری و نادانی تربیت می‌کردند و تنها دو سه خواجه به آن‌ها خواندن و نوشتن می‌آموختند و آن‌ها را تیراندازی و سواری حیوانات همراهی می‌کردند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۱۷).

«دوران کودکی، بخشی از وجود شخصی است که شدیدترین کنترل در قبال آن اعمال می‌شود. سلامت، آسایش، تربیت و پرورش کودکان، هسته اصلی برنامه‌هایی است که می‌کوشند کودک را از تهدیدات اخلاقی، جنسی و فیزیکی حفاظت کنند» (Rose, 1989: 121) تمام این عوامل در تربیت کودک نقش مؤثری دارند با این حال در بیشتر ادوار صفوی پس از این که فرزند ارشد، به تاج و تخت می‌رسید از تنظیم و تمشیت امور ناآگاه و آن را به وزیرانش واگذار و به اقتضای سنش به عشرت و نشاط می‌پرداخت (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۱۵). همین امر سبب شد که مدت مدیدی طول بکشد تا فرد جانشین شاه با توجه به سن کم به درک درستی از محیط پیرامون خویش برسد و به امور مملکتی واقف شود. به همین دلیل مفهوم «فرهنگ‌پذیری» به تأخیر می‌افتاد. در واقع کودکان، فرهنگ گروه‌های انسانی که خود را درون آن می‌یابند، قبول و به‌تدریج آن را جذب و کسب می‌کنند (Ritchie, 1964: )

117). لذا با توجه به اقتضای سن کودک، فرآیند اجتماعی شدن به صورت آرام در محیط پیرامون وی شکل می‌گیرد. رشد و گسترش حرم‌سراها در اواخر دوره صفویه و مشکلات آن فرهنگ‌پذیری و نقش اجتماعی مطلوب را از کودکان سلب نمود و آن‌ها نتوانستند تحت آموزش و تربیت صحیحی نسبت به بر عهده گرفتن مسئولیت آینده خود داشته باشند. آن‌ها برای حفظ جان و عدم شورش بر پادشاه، تحت نظر الله زندگی می‌کردند و همین عامل سبب انحطاط اخلاقی، آسیب جسمانی و عدم جسارت و تمرکز در تصمیم‌گیری امور دربار و سیاسی شد.

مهم‌ترین معضلات کودکی در دربار، بحران جانشینی و کشمکش‌های مربوط به آن بود. مخصوصاً پس از دوره شاه‌طهماسب اول که شدت منازعات بیشتر شد. شاه‌طهماسب در واقع خردسال‌تر از آن بود که بتواند از عهده اداره کشور برآید و همین امر سبب فرصتی برای کسب قدرت قزلباشان شد (الحسینی، ۱۳۷۹: ۸۴). دامنه بحران جانشینی سایر کودکان اطراف شاه را نیز در برمی‌گرفت. برای مثال شاه‌عباس اول بعد از آستن شدن دو خواهر خود، دستور داد که نوزادان آن‌ها از بین ببرند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۱۱). شاردن نیز از میل و اراده مطلق شاه برای زنده ماندن یا کشته شدن کودکان دربار سخن رانده است (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۶۴/۴).

اعتیاد به افیون، یکی از معضلات اجتماعی در دوره صفویه به شمار می‌رفت که در برخی از مجالس و مهمانی‌های دربار نیز استفاده می‌شد (عمادالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۱۳۳، متی، ۱۳۹۸: ۱۴۸-۱۴۹، تابش و همکاران، ۱۳۹۶: ۳۴). چنانکه فیض کاشانی از پسرش درخواست می‌کند که در چنین مهمانی‌هایی حاضر نشود (فیض کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۱). لذا حذف کودکان دربار، به‌وسیله تریاک و اعتیاد تدریجی به افیون مرسوم بود که از همان بدو تولد صورت می‌گرفت. به دستور شاه اسماعیل دوم، شاهزاده سلیمان میرزا (نوه دختری شاه‌طهماسب) را در سال ۹۸۴ق با خوراندن بیش از حد تریاک بر سر رقابت‌های جانشینی هلاک نمودند (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۵۹۲۵/۸). استفاده بیش از حد افیون برای حذف رقبا سیاسی و یا خودکشی رایج بود. شاه اسماعیل دوم مخصوصاً از این حیث قابل‌ذکر است؛ چنانکه اعتیاد وی به افیون و زندگی سخت پیش از رسیدن به سلطنت را عاملی برای

لذت‌جویی و گشودن عقده‌های کودکی وی می‌دانند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۱۸/۱-۲۱۹؛ حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۱۰؛ غفاری کاشانی، ۱۴۱۴: ۳۸۰؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۸۵).

### مقطوع‌النسل و کور کردن

اخته کردن پسران اغلب در سنین کودکی انجام می‌شد. در واقع این عمل ابتدا برای عدم رسیدن آن‌ها به تاج و تخت و دوم برای استفاده آن‌ها در حرم‌سرا صورت می‌گرفت. تاورنیه بیان می‌کند والی تبریز (میرزا ابراهیم) به جراح فرنگی، دستور اخته شش پسر گرجی مسیحی را داده بود که البته هیچ‌کدام از آن شش پسر نمردند و به حرم شاهی فرستاده شدند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۴۰). مقطوع‌النسل نمودن کودکان دربار به این دلیل بود که نتوانند بعدها به‌وسیلهٔ وراثت به تاج و تخت برسند (دل‌واله، ۱۳۷۰: ۲۵۰). علاوه بر اخته کردن، کور کردن کودکان هم بدین منظور صورت می‌گرفت. شاردن بیان می‌کند که کور کردن کودکان شاهزادگان منطبق با مصالح ملی است و منافاتی با قوانین شرعی و عرفی ندارد؛ اما شاهان صفویه به دو دلیل به کور کردن کودکان دربار بسنده می‌کردند «نخست این که ریختن خون بی‌گناهان حرام و دوم دیگر این که ممکن است بازماندگانشان بلاعقب بمانند و اگر آن شاهزادگان زنده نباشند، نژاد قانونی پادشاه از بین می‌رود» (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۶۱/۳-۱۱۶۲).

### سرآغاز کودکان غیردربار

تولد و آغاز حیات کودکان در این دوره با رسوماتی همراه بوده است؛ زنانی که درد زایمان داشتند و به علل مختلف نمی‌توانستند وضع حمل کنند، دوستان و خویشاوندانشان به مکتب‌خانه می‌رفتند و برای هر پسری که کار خلافی کرده و چیزی را شکسته یا ضایع کرده است پولی به ملای مکتب‌خانه می‌دادند تا آن شاگرد را تنبیه و مجازات نکند زیرا معتقد بودند که با این کار جنین نیز از زندان شکم مادر رها شده و بیرون می‌آید (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۶۷۰). بریدن بند ناف کودک، شستشوی وی، طرز قنداق کردن و نوع تغذیه و شیر دادن کودک، ختنه کودکان و نام‌گذاری آن‌ها از مراسم‌های دیگر بود (سیریل، ۱۶۸۶: ۳۱۴-۳۱۵). وقتی نوزادی به دنیا می‌آمد و این خبر را کسی به پدر طفل می‌برد، می‌بایست هدیه درخوری از او بگیرد (شاردن، ۱۳۹۳: ۷۷۹/۲). مردمان این سرزمین (ایران) اسامی کودکان را



از نام‌های ائمه و اولیا و اوصیای دین خود یا ادیان حقه دیگر با بزرگان تاریخ خود یا عناوینی که بیانگر تقوا و فضیلت باشد انتخاب می‌کردند (شاردن، ۱۳۹۳: ۷۷۸/۲). به نوشته تاورنیه، ایرانیان نام خانوادگی نداشتند اما مانند یهودیان برای شناسایی میان خود، چون نام کسی را می‌بردند، او را فلان پسر فلان می‌گفتند. «وقتی که برای ختنه‌سوران و نام‌گذاری کودکی می‌آیند سه چهار نام روی تکه‌های کاغذ می‌نویسند و توسط طفلی یکی از آن‌ها را بیرون می‌کشند و اغلب نام بچه را بنا بر آن قرعه می‌گذارند. برای عمل ختنه مانند دیگر مسلمانان زمان مشخصی ندارند. بیشتر اوقات آن را در سنین پایین انجام می‌دهند تا کودک به اندازه سنین بالا درد نکشد» (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۸۴). ایرانی‌ها پسران خود را در هفت، هشت و یا نُه‌سالگی ختنه می‌کردند و سپس نوشابه‌ای شیرین به او می‌دادند تا احساس درد نکند (اولثاریوس، ۱۳۶۳: ۳۲۹). «اصالت کودکان از سوی پدرشان است، خواه از کنیزی زرخرید یا متعه یا زن عقدی زاده شده باشند. در ایران اصالت افراد که آن را سیادت می‌نامند مبتنی بر آن است که از نسل محمد (ص) باشند» (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۱۶).

برای جلوگیری از رسیدن چشم‌زخم به کودکان، رایج‌ترین اقدام، بستن خرمهره به پیشانی کودک و یا آویزان کردن آن به گردن او و یا بستن و ان یکاد به بازوی او بود. برای این منظور از برخی مواد دارویی نیز استفاده می‌کردند؛ مثلاً سوزاندن مشک، اسپند و یا کهربا. اگر کودکی دچار بیماری می‌شد و بیماری او در اثر نظر خوردن تشخیص داده می‌شد برایش تخم‌مرغ می‌شکستند و اعتقاد داشتند که بعد از شکستن تخم‌مرغ حال طفل خوب می‌شود. تخم‌مرغ، خاکه‌ذغال و نمک را در ظرفی که سکه‌ای در آن انداخته بودند خوب مخلوط می‌کردند و آن را به سر طفل می‌مالیدند و بعد سکه را به فقیر می‌دادند و برای درمان طفلی که بیماری او در اثر نظر خوردن تشخیص داده شده بود درمان‌های فوق‌العاده گوناگونی که همه جنبه خرافی داشتند وجود داشت (سیریل، ۱۱۳۸۶: ۳۱۶-۳۱۷). هربار که نوزاد را می‌شستند چند قطره آب‌نمک به داخل چشم، گوش، بینی و دهان او می‌چکاندند. روزی یک بار نیز به مفاصل دست، زیر زانو، زیر گردن و سایر نقاطی پوست بدن نوزاد دارای چین‌خوردگی بود پودر برگ مورد و برگ گل سرخ نیز می‌پاشیدند؛ اما انجام این کار با توجه به جنسیت نوزاد متفاوت بود. بدن نوزاد پسر را تا پنج‌ماهگی با روغن زیتون و بدن نوزاد دختر را تا سه‌ماهگی با روغن بنفشه چرب می‌کردند (سیریل، ۱۳۸۶: ۳۱۴-۳۱۵).

اگر موضوع تاریخ کودکی این دوره را به اقلیت‌های مذهبی توسعه دهیم، اختلافاتی نیز از حیث آداب و مناسک کودکی مشاهده می‌شود همچون غسل تعمید کودکان ارامنه در روز یکشنبه که از ضروریات و امهات مذهبی بود (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۱۱۲-۱۱۳؛ کارری، ۱۳۸۳: ۱۰۴-۱۰۵). گبرها کودکان تازه متولد شده خود را با آب مخصوصی که مقدار زیادی گُل در آن می‌جوشاندند در حضور موبد و دعا او را شستشو می‌دادند (کارری، ۱۳۴۸: ۹۷). نام‌گذاری کودکان ارامنه معمولاً در روز تولد انجام می‌گرفت (کارری، ۱۳۸۳: ۱۰۴). آموزش درسی ارامنه تحت تأثیر متون مذهبی مسیحیت گریگوری و گاه نیز با علاقه‌مندی به زبان‌های غربی از جمله فرانسه بود (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۸۳-۸۴). باین‌حال در کثرت اولاد فرقی میان ایرانیان مسلمان و ارامنه نبود. ارامنه نیز «خانواده‌هایشان خیلی گسترده است، پسرها، نوه‌ها و نتیجه‌ها هم در زیر یک سقف با هم زندگی می‌کنند؛ وسایل زندگی‌شان مشترک است» (cart wright, ۱۹۷۷: ۲۴). روایت شاردن از ایام کوتاه کودکان ارامنه را می‌توان در حکم ویژگی کلی و قابل‌اطلاق به همه کودکان اعصار موردبحث دانست «کودکان این گروه مردمان تا نه و ده‌سالگی زیباترین کودکان جهانند، اما از آن پس در صورتشان جوش‌های زیاد نمودار می‌شود. بر چهره دل‌فریب دخترکان نیز همانند سیمای پسرچه‌ها جوش بسیار می‌نشیند، و طراوت و شادابی زنان پس از بیست‌وپنج‌سالگی نمی‌پاید. از آن پس بر عارض لطیف و گلگونشان چین‌های زشت نمایان می‌شود و جملگی کریه می‌نمایند» (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۵۷۳/۴). از این‌رو دوران تفریح و بازی کودکان زیاد نبوده است و مراحل ورود آن‌ها به کار و ازدواج بسیار زود اتفاق می‌افتاد.

از نوع بازی کودکان این دوره اطلاع زیادی در دست نیست. در گزارش اروپائیان نیز اشارات مختصری آمده است؛ تفریح معمولی جوان‌ها و بچه‌ها پرواز دادن بادبادک است و آن لوله مقوایی بود که دم درازی به آن می‌بستند و با نخ نازکی آن را به هوا می‌فرستادند. صدای این بادبادک در حال پرواز شبیه صدای ارگ کلیسا بود (کارری، ۱۳۸۳: ۱۶۷-۱۶۸).

### کودکان غیردربار، مکتب و تعلیم

برنامه‌های آموزشی مکتب‌خانه‌های عصر صفوی که کودکان غیردربار را تحت ریاست ملا و خلیفه (جانشین ملا) آموزش می‌داد؛ شامل قرآن، تربیت و آموزش دینی، علمی که

مختص خواندن و نوشتن مقدمات سواد فارسی و عربی و مخصوصاً ادبیات و اشعار فارسی مخصوصاً گلستان و بوستان سعدی و علم حساب بود (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۸؛ اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۶۸۰؛ ۳۰۲؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۴؛ گلشنی، ۱۳۴۹: ۸۶) غالب این مدارس در مساجد یا درجوار آن بوده است (کارری، ۱۳۸۳: ۴۴). خواندن قرآن و فراگرفتن تجوید و گاه معانی آن اساسی ترین بخش آموزش کودکان و نوآموزان بود و این امر به طور مشترک خاندان سلطنتی و بزرگان جامعه را نیز در بر می گرفت. محمدعلی حزین در احوال خود نوشته است «در دو سال سوادخوانی و خطی میسر آمد... ملا هشت سالگی والد مرحوم اشارت به تجوید و قرائت قرآن نمود» (حزین، ۱۳۳۲: ۱۰-۱۱)

در روند تعلیم کودکان، تنبیه امری عادی و متعارف بود که با کوچکترین خطایی با چوبدستی ملا کتک می خوردند، پاهایشان را به فلک می بستند. گاهی «دستان محصلین خلافکار را می بندند و آن چنان ضربه می زنند که خون از زیر ناخنشان فواره می زند. حال اگر گناهی که از محصل سرزده است بزرگ باشد و یا هنگامی که او را می خواهند به چوب فلک ببندند از دست ملا بگیرد، او را می گیرند و پاشنه پایش را می شکافند و بر آن زخم نمک می پاشند» (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۳۰۳). اولتاریوس علت این همه تنبیه را این نکته ذکر کرده بود که چون کودکان ایرانی دارای طبیعتی خشن هستند به مجازاتهای معمولی اهمیت نمی دهند، بنابراین بزرگ ترها مجبور بودند این چنین با خشونت و شدت عمل کنند. دلیل دیگر این همه خشونت، تعدد و کثرت فرزندان بود زیرا مردان ایرانی همسران متعددی اختیار می کردند، بنابراین کودکان بسیاری نیز به دنیا می آوردند. برخی از کودکان سالهای اول زندگی خود را مانند زندانیان در اطاقهای در بسته نزد مادران خود به سر می بردند و اجازه نداشتند که مدت زیادی در برابر چشم پدر خود ظاهر شوند. همچنین اکنون، آن چنان اجباری وجود ندارد که تیراندازی با کمان و اسب سواری بیاموزند و تعدادی از آنها همین که خواندن و نوشتن فرامی گرفتند، مشغول کار می شدند، تعداد دیگر محرر (کاتب) می شدند و یا اینتر که به تحصیل دانش ادامه می دادند. در واقع باید اذعان کرد که کمتر ایرانی دیده می شد که خواندن و نوشتن نداند، بدون در نظر گرفتن این که در کدام قشر اجتماعی قرار داشت، زیرا ایرانی ها فرزندان خود را زودتر از زمان معمول به مدرسه می فرستادند (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۳۰۱ و ۳۰۳) با این حال همیشه مکتب خانه، جای خوب و مناسبی برای تحصیل نبود

مخصوصاً برای بزرگان و کسانی که دارایی و تمکن داشتند. لذا افراد متمکن برای تحصیل فرزندان خود معلمان سرخانه به خدمت می‌گرفتند، حتی آنان که دارایی بسیار داشتند معلمین را در خانه خود می‌آوردند (شاردن، ۱۳۹۳: ۹۴۲/۳). تاورنیه بر این امر صحه می‌گذارد و بیان می‌کند که «کودکان خانواده‌های اعیانی به مدرسه‌های عمومی نمی‌روند و پدرانشان کسانی را برای تعلیم آن‌ها به خانه می‌آورند و آن‌ها را تا سن هجده‌سالگی جز برای شکار یا تیراندازی یا چوگان بازی نمی‌گذارند از خانه خارج شوند، بدین جهت این کودکان با شعور و متمدن و شریف‌اند و هرگز از دهانشان سخنان زشت بیرون نمی‌آید، زیرا هیچ معاشرت و آمیزشی با مردمان پست ندارند» (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۶۲). گاه سیاست‌هایی برای ازدواج کودکان اندیشیده می‌شد که از مراحل تعلیم و مکتب‌خانه تا ازدواج را در بر می‌گرفت. «در بلاد شیعه به تخصیص مشهد مقدس معلى و سبزوار و استرآباد و قم و کاشان و یزد و تبریز و اردبیل، چهل نفر از ایتم ذکور و چهل نفر از اناس، مبلوس و مایحتاج تعیین فرموده، معلم و معلمه شیعه‌مذهب پرهیزگار و خدمتکاران صلاحیت‌شمار قرار داده، تربیت می‌کردند و در هنگام بلوغ هر کدام را با دیگری تزویج داده، غیربالغی در عوض می‌آوردند» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۱۲۴/۱).

«پدران و مادران چون بیم می‌کنند اگر فرزندانشان به مکتب و مدرسه بروند بر اثر هم‌نشینی و هم‌صحبتی بچه‌هایی که تربیت صحیح ندارند اخلاقشان فاسد شود، آنان را به مدرسه نمی‌فرستند بلکه معلم سرخانه برای آنان می‌آورند. همچنین به آنان اجازه نمی‌دهند که با خدمتگران صحبت بدارند، و نیز کمال مراقبت را به کار می‌برند تا چشم فرزندانشان به نظرهای زشت و ناسزاوار نیفتند و گوششان حرف بد نشنود. خدمتگران نسبت به آنان نهایت ادب را رعایت می‌کنند. افراد طبقات پایین‌تر نیز در تربیت فرزندان خود سعی بسیار به جا می‌آورند و از دویدن در کوی و برزن و بازی کردن بسیار در بیرون خانه و جنگ با همسالان و بازی‌گوشی و شیطنت‌منعشان می‌کند. آنان هر روز دوبار بچه‌های خود را به مدرسه می‌فرستند و وقتی به خانه بازگشتند آن‌ها را نزد خود نگاه می‌دارند تا به شغل و پیشه‌ای که در آینده باید بدان اشتغال ورزند آشنا کنند» (شاردن، ۱۳۹۳: ۷۶۷/۲)

کودکان در سنین پنج یا شش‌سالگی به مکتب می‌رفتند و مقدمات خط و کتابت و قرآن

و ادبیات فارسی را فرا می‌گرفتند (جزایری، بی‌تا: ۳۰۲/۴) و چون بر این باور بودند که در سنین کمتر مغز کودکان برای آموختن خواندن و نوشتن آمادگی ندارد کمتر اتفاق می‌افتاد که پیش از شش‌سالگی آنان را به این کار وادارند (شاردن، ۱۳۹۳: ۹۳۲/۳) به گفته شاردن حساسیت در این نوع تعلیم و تربیت و نیز وجود مدارس عمومی که کمک‌هزینه به طالبان علم می‌داد سبب شد تا ایرانیان بعد از کودکی نیز تنها به شوق و عشق دست یافتن به مراتب عالی دانش و ادب و نه برای تحصیل ثروت، به جستجوی علم بپردازند (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۵۹۵/۴). گویی تنبیه برای این کودکان بیشتر و فزون‌تر بوده است. «در ایران شاگرد خلافکار را دو نفر از همشاگردی‌های او روی زمین به پشت خوابانده و پاهایش در چوب فلک می‌گذارند و بلند می‌کنند و ملا با چوب و ترکه ضربات شدیدی بر کف پای او وارد می‌آورد و گاهی اوقات چوب را به کف دست آن‌ها می‌زنند. به طوری که از ناخن‌هایشان خون می‌آید و اگر خلاف پسر بچه شدید باشد کف پای او را شکاف داده و در آن شکاف نمک می‌پاشند. طبیعت کودکان ایرانی خشن‌تر از کودکان اروپایی است و سرسخت‌تر و لجبازتر به شمار می‌روند و تنبیه‌های عادی و معمولی، آن‌ها را از خلافکاری باز نمی‌دارد (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۶۷۵-۶۷۶)

### مشاغل کودکان غیردربار

بنا به گفته تاورنیه کودکان ایرانی، برخلاف کودکان سایر کشورها در کوچه بازی نمی‌کنند، بلکه به محض خروج از مکتب پیش پدران خود می‌نشینند تا کم‌کم حرف‌ها و سخنانش را یاد بگیرند. این شیوه در سراسر ایران معمول و رایج است (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۴۶)؛ اما گذشته از آن که کودکان اغلب مشاغل پدرانشان را ادامه می‌دادند اما برخی از آن‌ها ظاهراً خیلی زود وارد خدمات نظامی و اداری می‌شدند یا دست‌کم آن‌ها را برای این کار آماده می‌کردند. پسر بچه‌ها را از دوسالگی به خدمت سپاه درمی‌آوردند، بدین گونه که نام و اسم آنان را با حقوقی (ماهی نیم‌تومان که معادل ۲۲ لیور و ۱۰ سو) در دفتر ارتش ثبت می‌کردند که به این حقوق سال به سال افزوده می‌شد (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۹۸/۳). کتاب‌نویسی از جمله مشاغل کودکان عامه و غیردربار به شمار می‌رفت. عدم وجود چاپخانه در ایران و هزینه گزاف و گران چاپ کتاب سبب شد تا خانواده‌هایی که فرزند بیشتری دارند، فرزندان خود را

به فراگرفتن هنر خوشنویسی و کتابت وادار کنند. چندین هزار نفر از این افراد از طریق کتاب‌نویسی و به‌طور کلی نوشتن امرار معاش می‌کردند (اولثاریوس، ۱۳۶۳: ۲۸۰). تعلیم این هنرها برای اطفال توسط مالاها صورت می‌گرفت. ملاجان کاشی «خوشنویس بود و خطی اختراع کرد موسوم به شکسته‌بسته و اغلب اوقات به تعلیم اطفال می‌گذارند» (صفوی، ۱۳۱۴: ۲۶۱). گلشنی کاشانی «خطوط را طوری می‌نویسد و به تعلیم اطفال مشغول است» (صفوی، ۱۳۱۴: ۲۸۵). ایرانیان داشتن شاطر را از بزرگی می‌دانستند. این شاطران پشت‌درپشت، از پدر تا پسر، خدمت می‌کردند و دویدن را با تمرین می‌آموختند. آن‌ها کودکان را از سن شش یا هفت به راه‌روی جلد و سبک عادت می‌دادند. به این صورت که در سال اول یک نفس یک فرسخ می‌دوند و نوعی نیمه‌یورتمه می‌روند. سال دوم دو یا سه فرسخ می‌دوند و سال‌های بعد به همان نسبت بر مسافت اضافه می‌کنند. (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۴۶). گاهی نیز از اطفال برای سرگرمی، شعبده‌بازی و بندبازی استفاده می‌شد (شاردن، ۱۳۹۳: ۷۸۹/۲ و ۷۸۵).

## معضلات کودکان غیردربار

### بیماری کودکان

این معضلات شامل بیماری کودکان، ازدواج زود هنگام، قرار دادن کودکان در رسوم اندوهناک عزاداری و وفات، استفاده جنسی مخصوصاً از کنیزان که گاه دختران کم‌سن‌وسال بودند، غلام‌بچگی و نهایتاً آسیب‌پذیری آن‌ها در جنگ‌ها و قحطی‌ها بود. نخستین بیماری که دامنگیر کودکان تا سن دوازده‌سالگی بود می‌توان به کچلی اشاره کرد. شاردن اشاره می‌کند که مهم‌ترین عامل سرایت این بیماری عدم پاکیزگی تیغ دلاک است؛ زیرا دلاک با همان تیغ کثیف سر تمام بچه‌ها از سن پنج و شش ماهگی به‌طور معمول هفته‌ای دو سه بار می‌تراشد و به همین دلیل بچه‌ها به بیماری کچلی گرفتار می‌شدند؛ اما بچه‌های ارامنه از این بیماری در امان بودند زیرا آن‌ها سرشان با قیچی اصلاح می‌شد (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۲۹/۳؛ تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۰۲).

بسیاری از کودکان هشت و ده‌ساله از ابتلا و گزند بیماری سیفلیس در امان نبودند. این بیماری زشت بر اثر هم‌خوابگی با زنان روسپی که تقریباً همه به آن گرفتار بودند عارض می‌

شد. همچنین همنشینی کودکان با مبتلایان، هم‌کاسه شدن و شست‌وشو در حمام‌های عمومی از جمله عوامل مؤثر نشر و گسترش این بیماری بود (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۲۹/۳-۱۱۳۰). کودکان در ایران به آبله‌مرغان کمتر دچار می‌شدند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۰۲؛ شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۲۸/۳).

### استفاده از عواطف کودکان

استفاده از معصومیت کودکان و برانگیختن عواطف، جزئی از مخاطرات کودکان غیردربار بوده است. کودکان به واسطه معصومیت و بی‌گناهی همواره بخشی از روند برانگیختن حس ترحم در مراسم‌ها می‌شدند. از این رو آن‌ها بخش لاینفکی از مراسم عزاداری بودند «وقتی کسی می‌میرد در هر وقت روز یا شب باشد تمام مستخدمان خانه و کودکان و بستگان، در کوچه‌ها پراکنده می‌شوند و فریاد و فغان می‌کنند...» (تکتاندرفون در یابل، ۱۳۵۱: ۵۹). «در مراسم عزاداری امام حسین (ع) بر روی عمارت تابوتی کوچک به چشم می‌خورد و در تابوت یک بچه کوچک که خود را به مردن زده بود. همه کسانی که این دو کودک را همراهی می‌کردند می‌گریستند و ناله و زاری عظیم می‌کردند. این تجسم و نمایش دو طفلان حسین (ع) است که پس از شهادت امام در دست یزید گرفتار شدند» (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۹۰).

ازدواج زودهنگام کودکان را تا حدودی می‌توان از معطلات دوره زمانی مورد بحث دانست اگرچه از نگاه اجتماع آن دوره، امری طبیعی و عادی به نظر می‌رسید اما ایرانیان فرزندان خود را خیلی زود از سن نه یا ده‌سالگی نامزدی و به ازدواج وامی‌داشتند (کارری، ۱۳۸۳: ۱۵۵)؛ اما در ارمنیان ازدواج کودکان از سن پنج یا شش مشاهده می‌شد که همان وقت یک بستر مشترک داشتند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۱۵)

### غلام‌بچه‌ها؛ کودکان غیردرباری اما وابسته به دربار

شاهدبازی بنا به پژوهش‌های انجام‌شده در زمره معایب اخلاقی بوده است که در عصر صفوی نیز رواج داشت. برخی مطالعات این فعل را حتی در نزد شعرای بزرگ صفوی و در ادبیات این دوره به‌طور آشکار رصد کرده‌اند (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۰۰-۲۲۰ و ۲۲۴-۲۳۷). به‌طور

قطع فرزندان شاهزادگان و بزرگان هیچ‌گاه در معرض این پدیده نبودند و این سرنوشت شوم از کودکان غیردربار بود که به دربار صفوی انتقال می‌یافتند. با آن‌که عموماً شدیدترین کنترل‌ها در قبال دوران کودکی می‌شود تا کودکان از تهدیداتی چون جهل و مخاطرات اخلاقی و جنسی به دور باشند (جیمز و همکاران، ۱۳۸۳: ۲۷) اما اخلاق جنسی در دوره صفوی با فراز و فرودهایی همراه بود که دامن کودکان و غلام‌بچه‌های دربار را نیز در بر می‌گرفت. شاه‌اسماعیل اول به روایت بازرگان ونیزی، به هنگام فتح تبریز به عنوان اولین دستور، دوازده‌تن از زیباترین پسران شهر را به کاخ خود فراخواند (سفرنامه ونیزیان در ایران، ۱۳۴۹: ۴۳۰). افوشته‌ای نطنزی به نگاه هوس‌آلود شاه‌طهماسب به سفره‌چی شاه‌طهماسب که پسری زیباروی بود اشاره کرده است اگرچه بعدها از این کار استغفار کرد و دستور داد که بعد از آن، غلامان دربار شلوارهایی بپوشند که تا زانوی آن‌ها برسد (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۱۶-۱۵). تاورنیه می‌نویسد: «شاه که به سی یا سی‌وپنج‌سالگی رسیده است... جز سه چهار زن از زیباترین زنانش را نمی‌بیند و دیگر زنان باید، هر کدام با خواجه‌ای سیاه و دو سه غلام‌بچه برای خدمتگزاری به اتاق خود بروند بی‌آن‌که با سایر زنان حشر و نشری داشته باشند. این کار برای عدم توطئه برای شاه است» (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۱۰). مشکلات این غلام‌بچه‌ها گاه مصیبت‌وار بود؛ در موقع قتل اعتمادالدوله صدراعظم، یکی از غلام‌بچه‌هایی که در آنجا حضور داشت و نمی‌توانست این منظره فجیع و دلخراش را ببیند روی خود را برگرداند و اشک از چشمانش سرازیر شد، شاه‌صفی متوجه تغییر حالت غلام‌بچه شد و بلافاصله به جلاد دستور داد تا چشمان آن غلام‌بچه را هم از حدقه درآوردند (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۷۳۰) دلاواله در سفرنامه خویش از غلام‌بچه‌هایی سخن می‌گوید که در ضیافت‌ها و مهمانی‌های دربار صفویه مسئول ریختن شراب در جام‌های نقره و کشیدن غذا برای مهمانان بودند (دلاواله، ۱۳۷۰: ۲۴ و ۲۶ و ۲۹۵). با آن‌که شاه سلطان‌حسین در اوایل زمامداری خود طی فرامینی رسم شراب‌خواری و صرف مسکرات را شدیداً منع و اماکن فساد، فحشا، قماربازی، لهو و لعب را برچید و رسم سجده به پادشاه و کورکردن و کشتن محارم را که سلاطین سلف او در پیش گرفته بودند، برانداخت و به اصلاح دستگاه نظامی و قضایی همت گماشت و بر ساده‌پوشی و محافظت از اخلاق نسوان و کودکان اصرار ورزید (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۸) اما این فرمان دیرهنگام و چندان مورد توجه قرار نگرفت.



در مجموع، کودکان عامه از حیث تنوع جنسی امکان بیشتری را برای مردم فراهم می‌کردند. یکی از راه‌های «استفاده و لذت بردن از زنان، خرید کنیز است و مردی که زن یا دختری را به‌عنوان برده و کنیز خریداری کرد، در حقیقت مالک او شده و می‌تواند هر طور که بخواهد از او استفاده نماید. معمولاً این کنیزکان را تاتارهای داغستانی از مسیحیان گرجستان ربوده و به ایرانی‌ها می‌فروشد، کودکانی را که از این دو نوع زنان یعنی متعه و کنیزها به وجود می‌آیند مردان نزد خود نگاه‌داری می‌کنند و غالباً مانند فرزندان زنان عقدی ارث هم از پدر خود می‌برند، مگر آن‌که پدر طبق وصیت‌نامه خود سهم بیشتری برای فرزندان زنان عقدی خود منظور کرده باشد ولی در هیچ موردی این قبیل کودکان، نامشروع محسوب نمی‌شوند» (اولثاریوس، ۱۳۶۳: ۶۷۰). به گزارش کارری، مردها می‌توانستند از کنیزهای زرخید خود نیز استفاده کنند. بچه‌هایی که از این کنیزها به دنیا می‌آمدند، مانند سایر بچه‌ها دارای حقوق قانونی بودند (کارری، ۱۳۸۳: ۱۵۶).

### کودکان در کشاکش جنگ‌ها

کشتار، اسارت و تجاوز به زنان و کودکان در جنگ‌های این دوره به‌ویژه در بحبوحه جدال‌های بین ایران و عثمانی و اوزبکان مکرراً گزارش شده است. در حمله ازبکان و عثمانی‌ها بارها کودکان و اطفال در معرض قتل و اسارت قرار گرفتند، در تبریز و در جدال ایران و عثمانی پیش آمده بود که حتی اطفال سادات که بسیار مورد احترام بودند، توسط ترکان عثمانی اسیر شده و به گفته ترکمان «در استانبول به کفره فرنک فروختند» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۳۵ / ۲) و به روایت منشی قمی کودکان شیرخواره را کشتند و هفت هشت‌هزار نفر از اطفال و زنان و دختران تبریزی را اسیر نموده در میانه یکدیگر خرید و فروش نمودند (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۷۸۹ / ۲) و در زمان عبدالله خان و عبدالؤمن خان «پسرش طایفه اوزبکیه نیز در خراسان این شیوه پیش گرفتند در مشهد مقدس معلی جمعی کثیری از سادات و فرزندان اشراف، علما و زهاد و فرزندان سپاهی و رعیت را اسیر و در اقصی ترکستان، ماوراءالنهر تا کابل و هندوستان فروخته شد» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۳۵ / ۲). عبدالله خان ازبک نیز در جنگ ماوراءالنهر و جدال با شیخ میرزا «سادات عالی‌درجات آن ولایت... را که با عیال و اطفال، پناه به مسجد جامع برده بودند، به همراه کثیر زیادی از مردم به قتل

رسانید» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۱۶).

طبق گزارش ترکمان در هنگامه هجوم و غارت عبدالؤمن خان اوزبک به مشهد «بعد از سه چهار روز که در هیچ یمین یسار نمانده بود به رعایا ترحم نموده اما با وجود غارت‌زدگی مال امانی حواله می‌شد و هرکس قدرت بر ادای آن نداشت اطفال و کودکان را در عوض می‌گرفتند بسیاری از نساء و صبیان را که اسیر شده بودند به ماوراءالنهر برده بذل رقیت گرفتار کردند» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۲۷۷/۲). عبدالؤمن خان اوزبک در سبزواری نیز قتل عام سنگینی نمود که حتی «از کشتن کودکان شیرخواره خود را معاف نداشته بود» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۳۵۰/۲) اسکندر بیگ خود این عمل ظالمانه کودک‌کشی را بعد از رسیدن موکب شاه‌عباس به آن منطقه نظاره‌گر بوده است.

گاهی نیز در سرکوب شورش‌های محلی کودکان نیز از کشتار و اسارت در آمان نبودند. قزوینی در شرح تاخت اکراد محمودی در آذربایجان و سرکوب آن می‌نویسد «... به نیروی اقبال بی‌زوال غازیان عظام آن طایفه طاغیه را تاخته مردان را طعمه تیغ درخشان و زنان و کودکان را بسته قید ذل و اسیر هوان گردانیده...» (قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۲۶).

در ایام پایانی حکومت صفویان، اطفال و کودکان در معرض خشونت قرار داشتند. گزارش هلندی‌ها از وضعیت خطرناک زنان و کودکان در بحبوحه حملات افغانه به قلعه هلندی‌ها در بندر گمبرون یاد کرده است که مجبور به پناه دادن آن‌ها در قلعه شدند (فلور، ۱۳۶۷: ۱۴۴ و ۱۷۲). گاه کودکان را گرو می‌گرفتند تا والدینشان برای آزادی هر کودک مبلغی (هفتاد تا صد محمودی) پرداخت کنند (فلور، ۱۳۶۷: ۸۹). در خطه شمال ایران در کشاکش نبردهای روس و ترک گاه حتی کودکان نیز به‌راحتی کشته می‌شدند (فلور، ۱۳۶۷: ۲۱).

گزارش گیلانتر از این وضعیت اسفناک و فاجعه‌بارتر است. «بیش از دوهزار تن از ارمنیان را پیر و جوان و مرد و زن، حتی زنان شیرده و باردار را بکشتند. جمعی از زنان و اطفال را با خواسته بسیار به همراه خویش به ایروان بردند. این سربازان، که ولایت چغاگون را در آتش بیداد سوخته بودند، چون به ایروان رسیدند شرح نامرادی خویش را با نایب‌الحکومه باز گفتند. چون مسلمانان ایروان و نایب‌الحکومه آگهی یافتند که لشگریان ارمنی سپاهیان آنان را شکسته‌اند، آنان نیز از سر کینه‌جویی، همه‌جا در شهر و روستاها بر

ارمنیان حمله بردند، و به قتل و غارت پرداختند، مردان را بکشند و زنان و کودکان را به اسارت کشیدند. نتیجه این شد که ارمنیان بدبخت دیگر نمی‌توانستند روزگهان از خانه‌های خویش بدرآیند و آسیب و بیدادی سخت بر آنان وارد گشت. این ارمنیان، و حتی تمام مردم روستاهای آنان، چون که دیدند روزبروز محنت و مرارت و سوءحظشان در افزایش است خان‌ومان خویش بگذاشتند و زن و فرزند برگرفتند و به ترکیه گریختند» (گیلاتت، ۱۳۷۱: ۱۲۱).

در کتاب *وقایع خراسان*، یادداشت‌هایی درباره حمله افغانه به روستاهای قائن (۱۱۳۴) از نویسنده گمنامی آمده است «یکی از خوف افغان خود را به چاه انداخته بود، و دو نفر دیگر نیز به درجه شهادت رسیده بودند ... دو نفر طفل که حیوانات را به چرا برده بودند- اسیر قید جفا نموده، دو نفر دیگر که همراه ایشان بودند به درجه شهادت رسیده بودند» (بهبهانی، ۱۳۸۹: ۱۱۳). در ایام قحطی و محاصره «مشمول بر سی چهل خانواده- جمعی از گرسنگی ضایع و مردند و مردم از اهل و عیال و اطفال خود به تنگ آمده بودند و راضی به همه چیز بودند. استماع شد که طفل از ضعیفه که در تکاب شاخن اسیر نموده بودند، چون طفل یک دوماهه بود، می‌خواستند که به صحرا باندازند و مادر بیچاره نمی‌داده، طفل را بی‌خبر به دور به صحرا انداخته بودند و ضعیفه را بسیار زده بودند» (بهبهانی، ۱۳۸۹: ۱۲۰).

### نتیجه‌گیری

تاریخ کودکی همچنان موضوعی تازه در پژوهش‌های تاریخی است و تاریخ کودکی عصر صفوی نیز تاریخ پنهان و کم‌سوئی است که اغلب در ارتباط با زندگی بزرگان و در کانون تحولات دربار مورد توجه جدی قرار گرفته است. ترسیم همه‌جانبه تاریخ کودکی این دوره با توجه به قلت توجه منابع تاریخ‌نگاری، امکان‌پذیر نیست و در گام نخست مشاهده شد که حتی حدود و ثغور کودکی در دوره مورد بحث کاملاً مشخص نشده است. با وجود چنین خصیصه‌ای، تاریخ‌نگاری سیاسی و سفرنامه‌ها اطلاعات ذی‌قیمتی از مولفه‌های کودکان دربار ارائه داده‌اند. شاید بتوان شاه اسماعیل اول را به‌مثابه کودک - بزرگ یاد کرد که از سیادت، قداست معنوی وی و احترام حلقه مشاورینش نشئت گرفت اما در ادامه این ویژگی شاهزادگان، تحت‌الشعاع منازعات سیاسی رنگ باخت. حتی‌المقدور تا عصر شاه‌عباس

اول و برگرفته از نظام تعلیم و تربیت و آموزش شاهزادگان صفوی، نوع آموزش آن‌ها جدی و پُرمایه بود و شامل آموزش‌های ادبی، هنری و مذهبی بود که از مزایای کودکان دربار تلقی شده است. اگرچه به فراخور حال و علاقه پادشاه، این نوع آموزش از لحاظ جنسیت، می‌توانست شامل کودکان دختر نیز باشد اما بیشتر بر آموزش پسران استوار بود و در این میان توجه بیشتر به شاهزادگانی بود که بخت و اقبال شاهی داشتند اما راه دقیق طی شده در تعلیم و تربیت شاهزادگان با تکانه‌های سیاسی و بحران جانشینی به هدر می‌رفت.

شمول فراوان انگیزه‌های سیاسی باعث شد تا نظام آموزش کودکان دربار در هجمه‌ای از آموزش‌های چندگانه و رسمی دربار، لله‌ها و خواجه‌سرایان و نهایتاً نقش محوری حرم‌سرا قرار گیرد. این امر ضمن آن‌که فرایند فرهنگ‌پذیری شاهزادگان را دچار تلاطم می‌کرد، با نادیده انگاشتن تربیت دقیق و مستمر شاهزادگان، بر عهده گرفتن نقش سیاسی و اجتماعی آتی را عملاً به مخاطره انداخت. می‌توان گفت؛ با وجود نوع تعلیم و تربیت در حوزه ادب، دانش، هنر و مخصوصاً عقاید مذهبی و شیعی شاهزادگان کودک، آنگاه که به مسائل حاد سیاسی می‌رسید تمام این مزایا و فضایل به قتل، شکنجه، مقطوع‌النسلی، کور کردن و حذف یا اعتیاد کودکان دربار کشیده می‌شد. اقامت طولانی و بیش از حد کودکان در حرم‌سرا، آن‌ها را با عوالم بزرگی و آشنایی با مسئولیت‌های خطیر پیش رو، بی‌اطلاع می‌نمود؛ خصلت اتکایی کودکان دربار و عدم تجربه برای کسب استقلال، حتی وقتی که شاهزادگان به سلطنت می‌رسیدند ادامه داشت امری که در نیمه دوم حکومت صفویان خود را بیشتر نشان داد. لِه‌ها در آموزش و فرهنگ‌پذیری شاهزادگان در قالب سیاسی و نظامی نقش پُررنگی داشتند اما اغلب آن‌ها در راستای حفظ جایگاه خود مایل بودند، شاهزاده بدون استقلال در کف حمایت و تحت سیطره وی باشد. در چنین شرایطی هریک از شاهزادگان کودک، مادامی که به سن بلوغ و آگاهی و زیرکی سیاسی نرسیده بودند تنها حکم فرصت و غنیمتی برای قبائل رقیب، لِه‌ها و افراد ذی‌نفوذ بودند. هرچند که مقررات سخت اخلاقی، کودکان دربار و شاهزادگان را احاطه می‌نمود اما این امر اولاً مستمر نبود و ثانیاً با هر تکانه سیاسی می‌توانست درهم بشکند. دست‌کم اعتیاد و افیون با گستردگی آن، روشی شناخته‌شده برای حذف یا تضعیف به شمار می‌رفت. مقایسه حیات اجتماعی دو گروه کودکان درباری و غیردرباری خالی از لطف نیست؛ اما با پذیرش برخی موانع باید بدان اشاره نمود از جمله

آن که ترسیم ابعاد مختلف کودکان غیردرباری از حیث فقر منابع و گزارش‌ها چندان واضح و آشکار نیست. می‌توان پذیرفت که مرزبندی میان کودکان دربار و غیردربار مطلق نبود و در برخی امور، مشترکاتی به لحاظ روحیه و نگاه زمانه به کودکان وجود داشت و نیز هرچه فاصله طبقاتی از توده مردم به جانب اشراف و بزرگان می‌رفت بر اشتراکات کودکان دربار و غیردربار افزوده می‌شد. به نظر می‌رسد که روایات تاریخی و از جمله گزارش‌های اروپائیان درباره تولد کودک، نوع تغذیه و شیر دادن، نام‌گذاری و جلوگیری از چشم‌زخم و امثال این رسوم، فصل مشترک همه کودکان عصر صفوی است؛ اما در این موارد با اقلیت‌های مذهبی مواجهیم که سنن و آداب خود را در این زمینه داشته‌اند. همچنان که نوع و مراتب کلی آموزش مذهبی و درسی کودکان، مخصوصاً کودکان اشراف و نجبا با کودکان دربار تا حدود زیادی مشترک بود؛ اگرچه در نوع، سطح و کیفیت متمایز به نظر می‌رسید. در نظام تعلیم و تربیت و سوادآموزی شکی نیست که کودکان دربار از امکانات زیادتری برخوردار بوده‌اند و یا استادان صاحب‌نام آن‌ها را آموزش می‌داد و نیز کودکان غیردربار به سهولت و با شدت بسیاری تنبیه می‌شدند اما در نوع متون مذهبی و ادبی آموزش، در هر دو طیف هر مشابهتی وجود داشته که اجتناب‌ناپذیر بوده است. باین‌حال در حیات اجتماعی این کودکان، تفاوت‌های چشمگیری نیز وجود داشت؛ کودکان غیردربار، از مراسم و مزاحمت‌های الهی و از نظارت خواجه‌سرایان فارغ بودند و مهم‌تر از همه آن‌که معضلات حرم‌سرا، بحران جانشینی و کودک‌کشی، کورکردن و مقطوع‌النسلی دربار جان آن‌ها را نمی‌گرفت. در نوع تربیت جنسی بنا به محدودیت و نظارت شدید دربار و قواعد اخلاقی آن، کودکان دربار در محافظت و امنیت بودند درحالی‌که کودکان غیردربار در معرض خطرات جنسی و تجاوز قرار می‌گرفتند از جمله پدیده غلام‌بچگی که اگرچه بیشتر وابسته به دربار بود اما انجام آن مربوط به کودکان غیردربار و شاهزادگان بود. غلام‌بچه‌ها بنا به پیوند با شاهزادگان و رجال سیاسی در معرض خطرات بحران جانشینی قرار داشتند اما به‌طور قطع آن‌ها بیشتر دستخوش امیال و غرائز شاه و درباریان، لواط و شاهدبازی بودند. کودکان غیردربار در کشاکش نبردهای مرزی میان ایران و عثمانی و ازبکان و یا در شورش‌های محلی و نهایتاً در هجوم افغانه، به‌راحتی در معرض قتل، اسارت یا تجاوز قرار داشتند. همچنان که بیماری، آن‌ها را بیشتر از کودکان دربار مورد خطر قرار می‌داد. با وجود حساسیت عمومی در قبال

تربیت کودکان، مشاغل هر دو گروه نیز کاملاً متفاوت بود کودکان دربار برای آینده مهم‌تر و خطرناک‌تری تربیت و آموزش داده می‌شدند و کودکان غیردرباری برای مشاغل عمومی و خدمات و درواقع برای زیستن.

اگر حکومت صفوی در نوع کودکان غیردرباری وظیفه‌ای واجب قائل نبود اما بی‌جهت نیست اگر فرجام تلخ حکومت صفویان را در نادیده انگاشتن مفهوم کودکی و مسائل آن در روند حوادث دربار بدانیم. صفویان آشکارا این مولفه مهم را در حیات سیاسی و اجتماعی دربار و حکومتگری خود نادیده گرفتند و آن را کم‌رنگ و بی‌بها کردند و علی‌رغم پویایی فرهنگی و تمدنی، بخش از دلایل زوال و سقوط آن‌ها باید را در این نقیصه دید.

## منابع

## کتاب

- ابن بی بی، یحیی بن محمد (۱۳۵۰)، *مختصر سلجوق‌نامه*، به کوشش محمد جواد مشکور، تبریز، کتابفروشی تهران.
- استیرنس، پیتر (۱۳۸۸)، *دوران کودکی در تاریخ جهان*، ترجمه سارا ایمانیان، تهران، اختران.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۵۰)، *نقاوه‌الآثار فی ذکرالآخیار*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- امینی، ابراهیم بن میر جلال‌الدین (۱۳۸۳)، *فتوحات شاهی (تاریخ صفوی از آغاز تا سال ۹۳۰ هـ.ق)*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اولتاریوس، آدام (۱۳۶۹)، *سفرنامه آدام اولتاریوس*، ترجمه حسین کردبچه، جلد ۲، تهران، شرکت کتاب برای همه.
- آژند، یعقوب (۱۳۷۹)، *تاریخ ایران دوره تیموریان*، تهران، جامی.
- بدلیسی، شرف‌الدین (۱۳۴۳)، *سرفنامه*، به اهتمام محمد عباسی، تهران، علمی.
- بنداری، فتح بن علی (۱۳۵۶)، *تاریخ سلسله سلجوقی*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- بهبهانی، میرزا عبدالنبی شیخ الاسلام (۱۳۸۹)، *بدایع الاخبار (وقایع بهبهان در زمان حمله محمود افغان)*، مقدمه، تصحیح و توضیحات سید سعید میر محمد صادق، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- پستمین، نیل (۱۳۷۸)، *نقش رسانه‌های تصویری در زوال کودکی*، ترجمه صادق طباطبایی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۸۲)، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران، نیلوفر.
- تتوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی (۱۳۸۲)، *تاریخ الفی*، تصحیح غلام رضا طباطبایی مجد، جلد ۸، تهران، علمی و فرهنگی.
- ترکمان، اسکندر منشی (۱۳۵۰)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تصحیح ایرج افشار، جلد ۱ و ۲، تهران، امیرکبیر.

- تکتاندرفون دریابل، گئورگ (۱۳۵۱)، *ایتیریسیکوم «گزارش سفارتی به دربار شاه‌عباس اول»*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- جزایری، سید نعمت‌الله (بی‌تا)، *الانوار النعمانیة*، جلد ۴، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- جنابدی، میرزا بیگ بن حسن (۱۳۷۸)، *روضه‌الصفویه*، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، موقوفات دکتر محمود افشار.
- جیمز، آیسون و کریس جنکس و آلن پروت (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی دوران کودکی (نظریه‌پردازی درباره دوران کودکی)*، مترجمان علی‌رضا کرمانی و علی‌رضا ابراهیم آبادی، تهران، نشر ثالث.
- حاتمی، زهرا (۱۳۹۵)، *تاریخ کودکی در ایران (از آغاز عصر ناصری تا پایان دوره رضا شاه)*، تهران، علم.
- حزین، محمدعلی بن ابی‌طالب (۱۳۳۲)، *تاریخ حزین (شامل اواخر صفویه فتنه افغان، سلطنت نادرشاه و احوال جمعی از بزرگان)*، اصفهان، تأیید.
- حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود (۱۳۸۵)، *ریاض‌الفرودوس‌خانی*، تصحیح ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- دانش‌پژوه، محمدتقی (۱۳۴۵)، *بحرالفتاوی*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دلاواله، پیتر (۱۳۷۰)، *سفرنامه پیترودلاواله*، ترجمه و حواشی از شجاع‌الدین شفا، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۴)، *لغت‌نامه*، تهران، دانشگاه تهران.
- رازی، امین احمد (بی‌تا)، *هفت اقلیم*، تصحیح و تعلیق جواد فاضل، تهران، انتشارات علم.
- روملو، حسن (۱۳۵۷)، *احسن‌التواریخ*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، جلد ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سانسون (۱۳۶۴)، *سفرنامه سانسون*، ترجمه دکتر تقی تفضلی، تهران، انتشارات ابن سینا.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۹)، *گلستان*، بی‌جا، خوارزمی.



- سفرنامه ونیزیان در ایران (۱۳۴۹)، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران، نشر خوارزمی.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، شاهدبازی در ادبیات فارسی، تهران، انتشارات فردوس.
- سیریل، الگود (۱۳۸۶)، طب در دوره صفویه، ترجمه محسن جاویدان، تهران، دانشگاه تهران.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲)، سفرنامه شوالیه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، جلد ۱-۴، تهران، توس.
- شاملو، ولی قلی بن داودقلی (۱۳۷۵)، قصص الخاقانی، جلد ۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شاه آبادی، حمیدرضا (۱۳۸۲)، مقدمه‌ای بر ادبیات کودک؛ بحثی در شناخت مفهوم دوران کودکی، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- شبانی، احمد (۱۳۹۵)، کودکی‌زدایی در کتاب‌های درسی ابتدایی ایران، تهران، آگاه.
- شرلی، آنتونی (۱۳۸۷)، سفرنامه برادران نسرلی، ترجمه آوانس، به کوشش علی دهباشی، تهران، نگاه.
- صائب، محمد علی (۱۳۶۴)، دیوان صائب تبریزی، به کوشش محمد قهرمان، تهران، علمی و فرهنگی.
- صفوی، سام میرزا (۱۳۱۴)، تحفه سامی، به اهتمام وحید دستگردی، تهران، ارمغان.
- صفوی، طهماسب بن اسماعیل (۱۳۶۳)، تذکره شاه‌طهماسب، با مقدمه امرالله صفوی، تهران، شرق.
- طوسی، نصیرالدین (بی‌تا)، اخلاق ناصری، به کوشش وحید دامغانی، تهران: موسسه مطبوعاتی فراهانی.
- عمادالدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۸۸)، رساله افیونیه، تصحیح رسول چوپانی، امید صادقپور و وجیهه پناهی، تهران، المعی.
- غزالی، محمد (۱۳۵۴)، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- غفاری قزوینی، احمد (۱۳۴۳)، تاریخ جهان‌آرا، تهران، کتابفروشی حافظ.

- غفاری کاشانی، قاضی احمد بن محمد (۱۴۱۴)، *تاریخ نگارستان*، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، تهران، کتابفروشی حافظ.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۴۷)، *زندگانی شاه‌عباس اول*، جلد ۱، تهران، دانشگاه تهران.
- فلور، ویلم ام (۱۳۶۷)، *اشرف افغان در تختگاه اصفهان (به روایت شاهدان هلندی)*، تهران، توس.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۳۸۷)، *مجموعه رسائل (۱)*، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری.
- فیگوئروا، دن گارسیا (۱۳۶۳)، *سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا*، مترجم غلامرضا سمیعی، تهران، نشر نو.
- کارری، جملی (۱۳۸۳)، *سفرنامه کارری*، مترجم عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران، علمی فرهنگی.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی.
- کورسارو، ویلیام ای. (۱۳۹۳)، *جامعه‌شناسی کودکی*، مترجمان علی رضا کرمانی و مسعود رجبی اردشیری، تهران، نشر ثالث.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صیوری، تهران، نی.
- گیلانتر، پطرس دی سرکیس (۱۳۷۱)، *سقوط اصفهان*، اصفهان، گلها.
- لاکهارت، لارنس (۱۳۶۸)، *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، مروارید.
- لاهجی، علی بن شمس‌الدین بن حاجی حسین (۱۳۵۲)، *تاریخ خانی*، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- متی، رودی (۱۳۹۸)، *تفریحات ایرانیان (مسکرات و مخدرات از صفویه تا قاجار)*، ترجمه مانی صالحی‌علّامه، تهران، نشر نامک.
- محتشم، علی بن احمد (۱۳۴۴)، *دیوان مولانا محتشم کاشانی*، به کوشش مهر علی گرگانی، تهران، سنایی.

- ممبره، میکله (۱۳۹۳)، *سفرنامه میکله ممبره*، ترجمه ساسان طهماسبی، اصفهان، بهتا پژوهش.
- منشی قزوینی، بوداق (۱۳۷۸)، *جواهر الاخبار*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات حسن بهرام نژاد، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب.
- منشی قمی، احمد بن حسین (۱۳۸۳)، *خلاصه التواریخ*، جلد ۲، تهران، دانشگاه تهران.
- موسوی فندرسکی، ابوطالب بن میرزا بیک (۱۳۸۸)، *تحفه العالم*، به کوشش رسول جعفریان، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- میرزا سمیعا (۱۳۶۸)، *تذکره الملوک*، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، تهران: امیرکبیر.
- ناشناس (۱۳۶۴)، *جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)*، مقدمه و پیوستها الله دتا مضطر، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ناشناس (۱۳۸۴)، *عالم‌آرای شاه اسماعیل*، تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- نصرآبادی، محمدی طاهر (۱۳۷۹)، *تذکره نصرآبادی*، به کوشش احمد مدقق یزدی، یزد، دانشگاه یزد.
- نصیری، محمدابراهیم بن زین‌العابدین (۱۳۷۳)، *دستور شهسپاریان (سال‌های ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ هـ ق پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی)*، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۲)، *خلد برین (ایران در روزگار صفویان)*، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- وحید قزوینی، محمد طاهر بن حسین (۱۳۲۹)، *عباسنامه*، به تصحیح ابراهیم دهگان، تهران، کتابفروشی داوودی.
- وحید قزوینی، محمدطاهر بن حسین (۱۳۸۳)، *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ورسلی، پتر (۱۳۷۳)، *جامعه‌شناسی مدرن*، ترجمه حسن پویان، جلد ۱، تهران، انتشارات چاپخش.

- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷)، *ظفرنامه*، جلد ۲، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

### مقالات

- اسدی، لیلا سادات (۱۳۸۶)، «بررسی مفهوم کودک با رویکرد به حوزه کیفی»، *فقه و حقوق خانواده*، شماره ۴۵ و ۴۶.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۵۳)، «کتب اخلاقی و مشکلات خانواده‌ها (سیاست اهل و اهل سیاست در کتب اخلاقی فارسی)»، *مکتب ماه*، شماره ۵۸.
- بهرام نژاد، محسن و سارا داراب زاده (۱۳۹۳)، «بررسی جایگاه اجتماعی- تربیتی الله در دوران صفوی: امیران قزلباش و غلامان حرم‌سرا»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، شماره ۱۹.
- بیانی، خان بابا (۱۳۱۹)، «روش آموزش در دوره صفویه»، *آموزش و پرورش، وزارت فرهنگ*، شماره ۱.
- تابش، یعقوب و سید هاشم آقاجری و عطاءالله حسنی (۱۳۹۶)، «پیدایی و شیوع اعتیاد به افیون در عصر صفوی»، *تاریخ ایران*، شماره ۲۱.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۸۷)، «آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان در عصر صفویه»، *پژوهش نامه تاریخ*، شماره ۵.
- رحمانیان، داریوش و زهرا حاتمی (۱۳۹۵)، «بازی و سرگرمی کودکان در ایران (۱۲۸۵-۱۳۲۰ش)»، *جستارهای تاریخی*، شماره ۲.
- سجادی، نرگس و سعید آزاد منش (۱۳۹۵)، «زیرساخت‌های مفهومی دوران کودکی در تطور تاریخ: به سوی مفهوم پردازی اسلامی از کودکی»، *فلسفه تربیت*، شماره ۱.
- شایسته فر، مهناز و محمد خزائی و شهین عبدالکریمی (۱۳۹۳)، «بررسی جایگاه اجتماعی زنان و کودکان در دوره شاه‌طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۳ق) بر اساس تطبیق نگاره‌های نسخ شاهنامه طهماسبی و هفت اورنگ جامی»، *زن در فرهنگ و هنر*، شماره ۲.
- قایمی، علی (۱۳۷۳)، «اقامه نماز در دوران کودکی و نوجوانی»، *پیوند*، شماره ۱۸۴.
- گلشنی، عبدالکریم (۱۳۴۹)، «تشکیلات آموزشی ایران در دوره صفویه»، *خرد و کوشش*، شماره ۱.

- وثيق، بهزاد و رضا قدردان قراملكى (۱۳۹۵)، «مفهوم آموزش و تأثير آن در معماری مدارس اسلامى (مقايسه تطبیقى مدارس سلجوقى و صفوى)»، پژوهش‌هاى معماری اسلامى، شماره ۱۲.

#### مجموعه مقالات

- ترکمنى آذر، پروين، (۱۳۸۳)، «خانندان صفويه و تسييعيان گيلان»، به اهتمام مقصود على صادقى، مجموعه مقالات همایش صفويه در گستره تاريخ ايران زمين، تبريز، ستوده.

#### منابع انگليسى

- Nasman, E. (1994), Individualisation and Institutionalisation of Childhood in Today's Europe. In j. Qvortrup M. Bardy, G. sgritta and H. Wintersberger (eds), Childhood Matters, Aldershot: Avebury.
- Rose, N. (1989), Gouerning the Soul, London: Routledge... visioning women and social change:
- Thorne, b. (1987), Revisioning women and social change: Where are children? Gender & Society
- Ritchie, O. and Kollar, M. (1964), The Sociology of Childhood, New York: Appleton Century Crofts.
- Cart Wright, John (1977), The peachers Travels, New Jersey Amsterdam.
- Matthee, Rudi (2005), The pursuit of pleasure: Drugs and Stimulants in Iranian History. 1500-1900. Princeton & Oxford: Princeton University Press.
- Minorsky, V (1980), (Translated and explained by). Tadhkirat Al - Manuluk: A Manual of safavid Administration Cambridge : E.j.w. Gibb Memorial trust.